

**«بیانیه نخبه‌اندیشی»
خطاب به فعالان اندیشه و عمل**

پیش‌درآمد

چند سال پیش در بازدید از «موزه‌ی کومیتاس» ارمنستان، با مفهوم نسل‌کشی بیشتر آشنا شدم و دریافتم که یکی از معانی نسل‌کشی منکوب کردن و تضعیف نخبه‌های یک جامعه است. به همین دلیل پویشی شخصی را آغاز کردم و از خود و دیگران پرسیدم: «نخبه کیست؟»

در چند سال گذشته، صدها دیالوگ زیر عنوان #نخبه_کیست در شبکه‌های اجتماعی شکل گرفته و این گفتگوها در حال گسترش هستند.

پاسخ دادن به این پرسش اگرچه مهم است اما به نظر من، پرسیدن آن بسیار مهم‌تر است. طرح پرسش «نخبه کیست؟» از این‌رو حائز اهمیت است که از یک‌سو افرادی با دغدغه‌ی مشترک را گرد هم می‌آورد و از سوی دیگر، توافقی جمعی ایجاد می‌شود در این‌باره که به‌کار بردن عنوان «نخبه» شایسته‌ی چه افرادی است.

با طرح این پرسش، «دکتر امیرحسین یزدانی» - از انگشت‌شمار کسانی که روانشناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه را به نیکی با هم درآمیخته است - ابراز آمادگی کرد تا به اتفاق، ساعاتی در کنار یکدیگر به این پرسش و مفهوم آن بیندیشیم.

وقتی دیدم چنین فرصتی آفریده شده، شماری از افراد برجسته و دوستان دغدغه‌مندم را دعوت کردم تا در آبان‌ماه ۱۴۰۰ کنارمان باشند و با هم درباره‌ی نخبه و نخبه‌اندیشی گفتگو کنیم و از هم حمایت بجوییم.

یکی از اساسی‌ترین خروجی‌های این گردهمایی، بیانیه‌ی مشترکی شد که در ادامه، تقدیم جامعه‌ی فرهیخته‌ی ایرانی می‌شود. این بیانیه، دعوتی‌ست از جامعه‌ی بیدار و پرسش‌گر تا در مورد نخبه‌اندیشی تعمق کنند.

امید است این دعوت عمومی بذری در ذهن فعالان اندیشه و عمل بکارد تا به مفهوم نخبگی بیشتر بپردازند.

رضا غیابی

بیانیه‌ی مشترک نخبه‌اندیشی

زیستن را در زمانه‌ای بر عهده گرفته‌ایم که ایده‌آل کساناست که نفع شخصی را بر خیر عمومی ارجح می‌دانند. زمانه‌ای که شر در قامت اندیشه‌ی آبادی زندگی فردی، ولو به بهای ویرانی دیگری بدل به امری عمومی شده است. زندگی، اسیر روزمرگی شده و انسان، با خواست آزادی به بی‌سوپی و بی‌قصدی رسیده است.

بشر بی‌خانمان، امکان عمل مؤثر برای «انسان‌بودگی» را از دست داده است.

و زبان - این ساحت اشتراک مفهومی - بی‌ارج شده و در تکرار هزارباره‌ی روزمره‌اش، مفاهیم و شرافت‌اش را از دست داده است. پیش‌قراولان جامعه، آنان که قرار بود ارمغان‌آور سعادت باشند، با بیرون راندن جامعه از ساحت انسانی و راندن‌اش در تنگنای ایدئولوژی، پرچم‌دار شر شده‌اند!

«معماران سعادت‌مندی» جامعه را عملی رؤیاهای شیرین سعادت نموده‌اند؛ چه آنان که با وعده‌ی رفاهی آن‌جهانی در سودای بهشت، جهنمیان زمینی پرورش می‌دهند و چه آن‌ها که با وعده‌ی رفاهی این‌جهانی از راه مصرف، جان‌ها را به کالایی مصرفی و قابل معامله بدل می‌کنند.

زمانه‌ای که در آن تنها شرور، به واسطه‌ی شجاعت‌اش در ابراز صادقانه و متعهدانه‌ی شرارت، می‌تواند نماد اخلاق باشد. زمانه‌ای که جز دوران ابتذال شر نام دیگری نمی‌توان بر آن نهاد.

در چنین زمانه‌ای است که بازتفسیر نیرومند و استمرار خودآگاهی به واسطه‌ی خلق پرسشی نیرومند ضروری است. در چنین زمانه‌ای است که پرسش خودتفسیرگرانه از انسان، از آنجا که دعوتی است به تفکر درونکاوانه، می‌تواند راه‌گشا باشد. در چنین زمانه‌ای، ضروری است تا با فرونهادن دانش‌های حاصل از نگاه سوبژکتیو به انسان او را بازباره، مخاطب و در عین حال، مفسر قرار داد تا با تأمل و بازتفسیر خود، خویشتن را از روزمرگی و بی‌اثری برهاند و قواعد و واژگانی نو برای بیان خود بیافریند. بدین ترتیب و با چنین پرسش‌هایی و نه حتی با پاسخ بدان‌هاست که انسان از سطح روزمردگی کنونی خارج و برگزیده می‌شود.

و آنچه چنین کوششی را ناکام می‌گذارد، فراموشی گذشته است؛ آنچنان که عادت امروزِ مردمان شده است. گذشته‌ای که در آن اصلاح‌گرانِ آرمان‌خواه، تلاش‌های بدفرجام بسیاری را رقم زدند تا بتوانند جامعه را گامی به پیش برند؛ بی‌توجه به اینکه با چشم‌بستن بر واقعیت و وضع بایدهای فراواقعی، جهان عینی را به مسلخ مفاهیمی انتزاعی بردند که تن به تعین نمی‌دهند و در نتیجه، حاصلی جز تباهی زندگی با تحمیل انتزاع‌های توخالی نصیب جامعه نگردید.

از سوی دیگر؛ عموم مردم، با سرخوردگی از هرگونه آرمان‌جویی، به‌صورتی سامان‌یافته، نخبگان خود را به جرم آرمان‌خواهی، طرد و نیروهای مؤثر خود را زمین‌گیر کرده‌اند.

این بار باید از سویی دست از رؤیا بشوییم و واقعیت نابه‌سامان موجود را نه محل آرمان‌جویی احساسی که محل اندیشه و عمل پرسش‌گرانه قرار دهیم و از سویی دیگر با بازتعریف نخبگی و جذب مجدد نیروی اجتماعی، جامعه را از ورطه‌ی برون‌فکنی خارج سازیم و آن‌ها را دعوت کنیم تا علل فروپاشی و از هم‌گسیختگی را در خویشتن بجویند.

حال چگونه است که با وانهادن فردگرایی مُهلک‌مان و با وَهم «خاص‌بودگی» که در ما موج می‌زند، فروتنانه کران‌مندی اندیشه و عمل خویش را بپذیریم و همان اعتباری را که برای خود قائل‌ایم در بازتفسیر دیگری نیز بیافرینیم.

چگونه است که این بار با پرسش «نخبه کیست؟» خود را آماج پرسش‌گری‌های بی‌رحمانه قرار دهیم تا با اثبات ناتوانی خود در نخبگی، ابتدا، آغازهایی برای برکشیدن خود بیابیم و دوم، امکانی پیش رو بگذاریم تا آن‌کس را که از پس چنین پرسشی برآمده هم‌دلانه بپذیریم.

زمان آن فرا رسیده است تا با رها کردن تمامی پاسخ‌های مستعجل و تنها با تن به پرسش دادن، همیاری کنیم تا جامعه توانش‌های خود را در نقطه‌ی کانونی واقعی و در قله‌های نخبگی‌اش انباشت کند.

زمان آن است تا برای بازفهم انسان، جامعه، عمل، اندیشه، آزادی، آگاهی، خیر عمومی، اثر و اراده این پرسش را محل تأمل قرار دهیم که؛

به راستی نخبه کیست؟